

خشونت در ادب کهن

جعفر پایور

توارد دارد. در مجموع، نکته مهم این مقاله، پرداختن به بحث خشونت در دنیای کودک از دیدگاه ادب کهن ایران است که دریچه‌ای تازه فراروی دیگر محققان می‌گشاید.

اشاره کرده است، می‌تواند این باشد که در ادبیات کهن، جایگاه ویژه و مستقلی به نام ادبیات کودک وجود ندارد. همچنین، موضوع خشونت با بسیاری از موضوعات دیگر

در مقاله حاضر، گاهی شاهد مثال‌های نویسنده، از دایره بحث کودک و نوجوان بیرون رفته و یا از موضوع خشونت، عدول کرده است. علت، همان طور که نویسنده نیز

این که مردم ایران چگونه در تنهایی و غربت، این همه فجایع را از سر گذرانده و موجودیت خود را حفظ کرده‌اند، بحثی قابل تأمل است. اما بحث ما روی بازتاب ابعاد آن پریشانی‌ها و خوف‌ها و خشونت‌ها در بخش ادبیات کهن فارسی، در بخشی که به نوعی به کودک و نوجوان نیز مربوط می‌شود، متمرکز است. کوشیده‌ایم مفاهیمی خاص را با توجه به اصول دگرپذیری کمیسیون ملی یونسکو و اصول پذیرفته شده حقوق اساسی بشر و کنوانسیون حقوق کودک، در روایات و حکایات ادبیات کهن فارسی نشان دهیم.

ناگفته نماند که در حیات فرهنگی مردم ایران، عاملی بسیار مهم و مؤثر در مقابل تهاجمات و فرهنگ خشونت قرار گرفت که در تعدیل آن پریشانی‌ها بسیار مؤثر واقع شد. آن عامل، مفهوم نیرومند «عشق» بود که بخش بزرگی از ادبیات کهن فارسی (شفاهی و رسمی) به شرح و توضیح

[ما مردم جهان مصمم به حفظ نسل‌های آینده از بلای جنگ هستیم... و ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و منزلت انسان را مجدداً مورد تأکید قرار می‌دهیم... و برای نیل به این اهداف، دگرپذیری و زیستن صلح‌آمیز دیگران را مدنظر داریم.]^(۱)

در شرایط کنونی جهان و بنا به تجربه مردم جهان برای دفع جنگ و خشونت، به عنوان یک امر حیاتی، امکان شناخت معنای دگرپذیری و مدارا و یا چگونگی رفتارهای تند و خشونت‌بار فراهم آمده است. هیچ یک از این مفاهیم قابل شناخت نیست، مگر آن که با معنای متضاد خود، قیاس شود. به عبارتی، درک معنای این مفاهیم به درک سرگذشت تاریخی ملت‌ها بستگی دارد.

تاریخ پرماجرا و سراسر تشنج اجتماعی و سیاسی ایران، به تهاجم بیگانگان و درگیری و جنگ‌های خونین اعتراضی و مرگبار با مستبدان خودکامه، آغشته بوده است. خاطره اعمال زور و خشونت، در حافظه جمعی مردم ما از زمان هجوم گسترده اسکندر مقدونی، حمله عرب‌ها و هجوم اقوام ترک غزو سلجوقی، حمله خانمانسوز مغول‌ها و ویرانگری‌های تیمور و دیگر مصیبت‌ها، نقش بسته است. حاصل این تهاجم‌ها و خشونت‌ها، چون یک ارثیه شوم برای مردم ایران باقی مانده و

۱. نقل از جزوه ترجمه شده اعلامیه اصول دگرپذیری، مصوب بیست و هشتمین کنفرانس عمومی یونسکو در پاریس، ۲۵ آبان ماه ۱۳۷۴. ضمناً بعضی از اصطلاحات و تعبیرات به کار رفته در این نوشته، از کتاب دوران صلح و جزوه یاد شده کمیسیون یونسکو، گرفته شده است. جزوه یونسکو، ترجمه مجید بزرگمهری و کتاب دوران صلح، متعلق به کاترین اسکولز، ترجمه حمید احمدی است.

« قانع نبودن به حق خود و زیر پا نهادن حق دیگری، یکی از وجوه خشونت و ناسازگاری است. این نکته‌ای است که در ادبیات کهن فارسی، به گونه‌های مختلف بیان شده است.

بود. اما در جوهر خود، پیام یکسانی را القا می‌کرد و آن مهربانی، تحمل و بردباری، حق حیات نه تنها برای آدمی، بلکه همه جانداران قائل بودن و رواج وجدان و معنویت و مروت و جوانمردی بود. این مفاهیم، هر یک به تنهایی یک ارزش به شمار آمد. به گونه‌ای که عمل به آنها آرزوی نیک نویسندگان ایرانی بود. آنان آرزو می‌کردند که هر چه دارند به کودکان یتیم و مادران آبرومند آنان هدیه کنند: و گریه‌ی پدر کودکانند نیز

از آن کس که دارد نخواهند چیز

ببود مام کودک نهفته نیاز

همی دارد آن تنگی خویش راز

وگر هر که دارد توانگر بگرد

بدین مرز وز و کودکان ماند خرد

وگر هر که دارد نهفته نیاز

بدو برگشایم در گنج باز***

از آن جا که در ادبیات کهن فارسی، جایگاه ویژه و مستقلی به نام ادبیات کودک و نوجوان وجود ندارد تا بتوان مفاهیم خشونت یا مدارا را از آن دریافت، بنابراین برای نشان دادن تعامل و تقابل این معناها، می‌توان به گونه‌هایی از ادبیات: عامه، تعلیمی و اخلاقی و ادبیات داستانی کهن که به شکلی از کودک و نوجوان سخن گفته‌اند، مراجعه کرد.

نخست سراغ ادبیات عامه می‌رویم که بخش عمده‌ای از این حوزه، به کودک و نوجوان مربوط می‌شود. بازتاب شکل‌هایی از سازگاری، همزیستی

آن اختصاص یافته است. این نیروی قابل و پر ظرفیت، توسط نویسندگان عارف و شاعران پارسا طرح شد و در مهار وحشی‌گری هانقش بسیار ارزنده و مؤثر ایفا کرد. اندیشه‌وران و متفکران ایران، دربارهٔ ویژگی خصلت آدمی معتقد بودند:

آدمی زاده طرفه معجونی است

کز فرشته سرشته و ز شیطان

گر رود سوی این شود کم از این

ور رود سوی آن شود به از آن

سنایی

در نتیجه، ضرورت دارد برای مهار دیو درون

او نیرویی به میان آید تا روح و جسم او را از

پلیدی‌ها برحذر دارد. بنابراین «بنای جملهٔ احوال

عالیه بر محبت»^{۳۳} و عشق نهادند و اولین قدم برای

رسیدن به عشق را بردباری و مدارا دانستند:

ستون خرد بردباری بود

چو تیزی کنی تن به خواری بود

فردوسی

با این که پیوسته، نیروی شتابان و بی‌امان خشونت، با ابزارهای قوی خود بر زندگی مردم مسلط بود، اما نیروی عشق نیز با حفظ تقابل و تعامل، به حیات خود ادامه می‌داد و در تعدیل فرهنگ رفتار آشفته مردم، بی‌وقفه در کار بود. شعار «هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق»^{۳۴}، «شعار دوستی و محبت و از مهم‌ترین حربهٔ عارفان، در رویارویی با خشونت و فرهنگ تهاجم و پریشانی بود. جنبه‌های مثبت «گر نبودی عشق، هستی کی شدی»^{۳۵} در فرهنگ عامه و نیز در ادبیات رسمی مقبول شد. با این که نظرات و آرای بزرگان اندیشه و پارسایان اندیشمند، برای توضیح راه مهرورزی و عشق، متنوع و متعدد

۳۳. مصباح‌الهدایه.

۳۴. حافظ.

۳۵. مولانا.

۳۶. شاهنامه فردوسی - ژول مول. جلد ۵، ص

اگر به ادبیات کودک و نوجوان در چند دهه گذشته نظری انداخته شود، نشان می‌دهد که چگونه عده‌ای از نویسندگان کودک و نوجوان، به وسیله ادبیات، مروج خشونت و کینه‌ورزی بوده‌اند.

است که دستورالعمل اخلاقی و آموزشی خود را به گونه مستقیم ابراز داشته: «(کودک) باید که ادب خوردن آموزد. به شتاب نخورد، بسیار نخورد و خرد نجاید و چشم بر لقمه دیگران ندارد و...» غزالی، فرزند را امانتی در دست پدر و مادر می‌داند و آموزش گفتار و کردار و اندیشه نیک به کودک را وظیفه‌ای بزرگ برای پدر و مادر تلقی می‌کند: «چون کودک کاری نیک بکند، و خوی نیک بروی پدید آید، وی را اندر آن مدح کند... و زبان از فحش و لعنت نگاه دارد»^(۱)

گونه دوم ادبیات اخلاقی و آموزشی، در گفتارهای حکیمانه تبلور یافته است: «دوستی را که به عمری فراچنگ آرند، نشاید که به یک دم بیازارند»^{**}. «احمق مردا که دل در این جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت باز ستاند»^{**}. «پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمارید: زندگانی پیش از مرگ، تندرستی پیش از خستگی، جوانی پیش از پیری، توانگری پیش از درویشی، فراغ پیش از شغل»^{**}. و در بعضی جاها این نوع ادبیات، به شکل روایات کوتاه بیان شده است. بزرگمهر، حکیم و وزیر اندیشمند دوره ساسانی بوده که در روایت زیر، نهایت تواضع و آزاداندیشی و احترام به انسان، توسط این دانشی مرد، نشان داده شده که معتقد است هر انسانی حامل تجربیات ارزشمند و اندیشه‌ای قابل است و علم و تجربه نیز در حال تحول و دگرگونی است: «به روزگار خسرو، اندر

با هم‌نوع و با عوامل طبیعت و سایر جانداران و از آن سو خشونت، عدم سازگاری و قهر و کینه‌جویی را می‌توان در لالایی‌ها، مثل‌ها، ترانه‌ها، قصه و افسانه‌های عامیانه یافت. مثل این مثل قدیمی:

دویدم و دویدم، سر کویی رسیدم، دو تا خاتون را دیدم، یکیش به من آب داد، یکیش به من نان داد، نان را خودم خوردم، آب را دادم به زمین، زمین به من علف داد، علف را دادم به بزى و...

و در ادامه این مثل، تصویر دایره هستی موجودات و وابستگی و پیوستگی این عوامل با هم، در چرخه حیات، به روشنی ترسیم شده و هدف نقل‌کنندگان مثل نیز بیان این پیوستگی و چرخه برای کودک است.

یادر شعر زیر، عدم سازگاری و دگرناپذیری و آزار یکدیگر بیان شده:

ای داد و بیداد، تخمه بو می‌داد، به همه می‌داد، به من نمی‌داد،

وقتی که می‌داد پوساشو می‌داد، منم بو دادم، به همه دادم، به او ندادم، وقتی که دادم، پوساشو دادم.

آثار دیگری که می‌توان به روشنی، معنای

سازگاری و انسان‌خواهی را در آنها یافت، آثار

قدیمی آموزشی و اخلاقی است، البته، میان این

تعالیم با فرهنگ عامه و ادبیات شفاهی، نوعی

پیوستگی وجود دارد. نشانه‌های متقنی از

گفتارهای حکیمانه و هشدارهای تربیتی و

اندرزهای این نوع ادبیات را می‌توان در ادبیات

عامه دید. ادبیات اخلاقی و آموزشی یا به گونه‌ای

مستقیم تعالیم خود را بیان می‌دارد و یا به شکل

غیرمستقیم، به صورت روایت کوتاه ابراز می‌شود.

احمد غزالی ۵۰۵-۴۵۰ هـ از جمله متفکرانی

۱. کیمیای سعادت، احمد غزالی، به کوشش احمد

رنجیر ص ۱۰ و ۹.

** گلستان سعدی.

** تاریخ بیهقی.

** مکاتب قطب.

وقت وزارت بزرجمهر رسول آمد از روم، خسرو بنشست چنانکه رسم ملوک عجم بود، رسول را بار داد، وی را با رسول بارنامه همی بایست کند به بزرجمهر، یعنی که مرا چنین وزیری است. پیش رسول با وزیر گفت: ای فلان همه چیز در عالم تو دانی. بزرجمهر گفت: نه ای خدایگان! خسرو از آن طیره شد وز رسول خجل گشت. پرسید که همه چیز پس که دانند؟ بزرجمهر گفت: همه چیز همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند.^(۱)

گروه سوم آثاری که می‌توان نقش کودک و نوجوان را در آن دید و معنای مفاهیم خشونت یا مدارا را در آن مشاهده کرد. آثار ادبی کهن در شکل‌های افسانه، قصه و روایات و حکایت‌هاست. برای مثال، در شاهنامه که حاصل مجموعه‌ای از افسانه‌ها و روایت‌هاست، در بیان سرگذشت سهراب نوجوان، نشان داده شده که چگونه این نوجوان، مورد سوء رفتار و خشونت قدرت‌مداران قرار می‌گیرد و به جنگ با ایرانیان ترغیب می‌گردد و در رویارویی با پدر خود کشته می‌شود. همچنین، در روایت‌های حماسی ملی می‌توان به سرگذشت تلخ طرد «زال» به هنگام نوزادی، توسط پدرش «سام» اشاره نمود. «زال» به دلیل سپیدی چهره و موی و ابرو، از سوی پدر طرد می‌شود. پدر او را مایه ننگ دانسته، نوازد را از حق حیات محروم کرده، دستور نابودی و سر به نیست کردن او را می‌دهد.

بی‌پرواترین و بی‌رحمانه‌ترین رفتار خشونت‌بار با نوجوانان، در قصه عشق مجنون به لیلی روی می‌دهد. در این قصه که بارها در زبان فارسی بازنویسی شده، شاهد رفتار غیرانسانی و خشن پدر لیلی، برای به انزوا کشاندن و به حاشیه راندن مجنون نوجوان هستیم که به سرانجامی فاجعه‌بار می‌انجامد.

همچنین، در سرگذشت‌ها و روایت‌های دینی، نشانه‌های بارزی از رفتارهای خشن با کودک وجود دارد. برای مثال، کشته شدن نوجوان حضرت

علی‌اکبر و یا طفل شیرخوار امام حسین «علی‌اصغر»، در واقعه کربلاست. سرگذشت زادن ابراهیم و زندگی پنهان او از ترس نمرود، قصه به آب سپردن موسی به هنگام نوزادی از ترس فرعون و یا خشونت خانواده نسبت به یوسف و به چاه افکندن او از شدت حسادت، مجموعه آثاری است که اعمال خشونت و بی‌رحمی نسبت به کودک در آنها مشاهده می‌شود.

امتیاز طرح عشق، محبت و هم‌گرایی در بینش عرفانی ایران، موهبتی بود که روحی تازه در کالبد مردم ایران دمید. پژواک موج عشق بر جان و روان مردم جاری شد و چون با تربیت سنتی آنان همخوانی داشت، همه جانبه در ارکان فکری آنان جای گرفت و در ابعاد گوناگون بازتاب یافت. به گونه‌ای که عشق در زوایای متفاوت در ادبیات کهن معنا یافت؛ از نظر فردی و خصوصی به گونه‌ای و از نظر افکار فلسفی وحدت وجود به گونه‌ای دیگر. در شکل اول، پذیرش محبت غیر بود، بی آن که چشم‌داشتی یا منتی بر معشوق باشد. در این عشق، عاشق، عشق به دیگری را حق خود می‌پندارد و تصور می‌کند حق را به دست آورده است و در شکل دوم، عشق به صورت عمیق‌تر مطرح می‌شود. زیرا یک عارف وحدت وجودی معتقد است که عشق در همه پدیده‌ها جاری است. به دلیل عشق است که آسمان و خورشید و زمین و کوه و دریا و کائنات وجود دارند. صفای سینه آسمان و روشنای چهره خورشید و رویش گیاه از دل زمین و کوه و آرام و قرار نداشتن دریا و قدرت سساماندهی کائنات، همه نشانه عاشق بودن آنهاست. او معتقد است همه پدیده‌های عالم، در شکل‌های متفاوت، در جهان حضور و ظهور دارند، اما این تفاوت‌ها ظاهری است. آنها در ذات و ریشه با هم تفاوتی ندارند. به این دلیل که قابلیت تبدیل

۱. قابوسنامه. وشمگیر بن زیار. به اهتمام دکتر زهرا خانلری. ص ۲۳.

اندیشه و ابراز وجود است. او زیستن با عقاید خویشتن را خواهان است. باز هم در بخش دیگر این سرگذشت، ابوسعید نوجوان، در حال گفت‌وگو با استاد تعلیم خود است. استاد می‌پرسد:

«ای پسر! خواهی که با خدای سخن گویی؟
گفتیم: خواهیم چرا نخواهیم. گفت: هر وقت
که در خدمت باشی، می‌گویی کی:

بی تو جانان قرار نتوانم کرد
احسان تو را شمار نتوانم کرد

گر بر تن من ز فان شود هر مویی
یک شکر تو از هزار نتوانم کرد» (۲)

چنانچه ملاحظه می‌شود، در این روایت کوتاه، فرصت دست‌یابی نوجوان به امور معنوی و ایجاد زمینه مساعد برای شناخت خدا، به خوبی نشان داده شده است، بی آن که تحمیل اندیشه یا رفتار خشن به نوجوان اعمال شود. استاد با برانگیختن حس کنجکاو نوجوان، با دستورالعملی ساده، شوق و شور او را رهنمای می‌شود تا به امور معنوی و عبادی سالم دست یابد و تعادل روحی خود را تقویت کند.

در بارهٔ رأفت و احساس همدردی نسبت به کودک، حکایتی در کشف المحجوب آمده:

«ابوالعباس قصاب امی بود اما کلام و نکتش سخت عالی بود. نیکو سیرت بود. گویند کودکی اشتری را زمام گرفته بود با باری گران و اندر بازار آمل می‌کشید. پای اشتر از جای شد و بیفتاد و خرد بشکست. مردمان قصد آن کردند کی بار از پشت اشتر فرو گیرند. و کودک دست به مستغاث برآورد. وی بدان برگذشت، گفتا چه بودست حال؟ باز گفتند. وی زمام اشتر بگرفت و روی به آسمان کی قبله دعاست، کرد و گفت: این اشتر را درست کن. و اگر

به یکدیگر را دارند و در تعامل مدام با یکدیگرند. بنابراین، مدارا و سازگاری با جانوران و جانداران و طبیعت، در ادبیات کهن ایران، یک ادعای زینتی و تحمیلی نیست، بلکه یک باور و بینش پایه‌ای و ارزشی است که مبنای فلسفی دارد. و تمام اگر نگوییم، اکثر نویسندگان ادبیات کهن فارسی، سعی‌شان بر این بوده که این ارزش والا را یادآور شوند و به مخاطبان خود بیاموزانند.

این همگرایی ذاتی جهانیان، سبب نمی‌شود که تفاوت‌های فردی و ظاهری آدمی نادیده انگاشته و از حق اندیشه مستقل و نگاه متفاوت داشتن به زندگی محروم بشود. ابوسعید ابی‌الخیر ۳۵۷-۴۴۰ هـ بنیان‌گذار ادبیات عرفانی ایران است. سرگذشت وی در اسرارالتوحید، مصداق این سخن است که معنای سازگاری و دگرپذیری و مدارا با دیگران، این است که بپذیریم در عین متفاوت بودن، تحمل یکدیگر را داشتن، ملاک قابل قبول برای همه باشد. ابوسعید، بر مبنای این اندیشه، به هنگام کودکی، تفاوت اندیشه و نگاه خود به زندگی را از پدر دریافته، از وی می‌خواهد که حق او را در گزینش به رسمیت بشناسد:

«گفته‌اند که پدر شیخ ما سلطان محمود را عظیم دوست داشتی و او را در میهنه سرایی بنا کرد که اکنون معروفست به سرای شیخ. و بر دیوار آن بنا نام سلطان و ذکر خدم و حشم و پیلان او و مراکب نقش کرد. و شیخ کودک بود، پدر شیخ او را خانه‌ای بنا کرد و در بالای آن سرای که صومعه شیخ آنست، چون خانه تمام گشت و در گل می‌گرفتند، شیخ فرمود تا بر دیوار و سقف آن خانه جمله بنوشتنند کی: الله. الله. الله. پدرش گفت: ای پسر این چیست؟ شیخ گفت: هر کس بر دیوار خانه خویش نام امیر خویش بنویسد...» (۱)

در این روایت، کودک خواهان فرصت بیان

۱ و ۲. اسرارالتوحید. به اهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا. ص ۱۶. چاپ پنجم ۱۳۶۱.

درست نخواستی کرد چرا دل قصاب به
گریستن این کودک بسوختی؟ اندر حال
اشتر برخاست و راست و درست برفت»^(۱)
ملاحظه می‌شود چگونه نگاه پر عطوفت به
کودک، حال آن بزرگوار را دگرگون می‌سازد؛ به
گونه‌ای که خود را در حضور حق دیده، بی‌واسطه،
نیازش را از او می‌خواهد. علاوه بر این، همدلی و
همدردی و یاری نسبت به کودک، می‌تواند در روان
او آثار مثبتی داشته باشد و احساس همگرایی را
در او تقویت می‌کند.

یکی از راه‌های مؤثر در ایجاد مدارا و
سازگاری، از بین بردن بیم از تنبیه شدن در
نوجوانان است تا وی بتواند طرز فکر نقادانه و
تعقل اخلاقی را یاد گرفته، با داوری منطقی از
زندگی رشد یابد. حکایت تمثیلی زیر این مسئله را
به خوبی نشان می‌دهد. این حکایت، نگاه متفاوت
نسل نوجوان، زندگی و تفاوت دیدگاه آنان را
نسبت به نسل پیش از خود بیان می‌کند. در این
حکایت، دختر جوانی با اظهارات خود، قدرت فهم و
درک هوشمندانه خود را از زندگی می‌رساند. وی
دیدگاه سنتی غلط مادر را کنار می‌زند و در مقابل
او ابراز وجود کرده، خواهان رابطه‌ای متعادل و نه
نا برابر با شوی است. محتوای حکایت، علاوه بر
بیان ارتباط درست و منطقی انسان‌ها در گفت‌وگو
که زمینه‌ساز خوی مدارا و سازگاری است، فهم
بالای دختر جوان را از زندگی می‌رساند که
خوشبختی و احساس آرامش وی در این است که
در عین متفاوت بودن با شوی، فرصت همزیستی
سرفرازانه و ابراز وجود را به یکدیگر بدهند و
تداوم آن تضمین کنند:

«زاغی را دختری بود پاکیزه خلقت، مرغان
در هر چمنی بلبل صفت نوای او زندی.
بومی را سودای آن برخاست که آن طاق
خوبان را جفت خویش گرداند. او را
خواستاری کرد، زاغ دختر را پیش خواند و
گفت: ای فرزند می‌خواهم تو را به شوهری

دهم. چنانک فرمان‌پذیر و زیردست، [به
گونه‌ای که] پای از اندازه گلیم خویش
زیادت نکشد. امروز بومی به استدعا کس
فرستادست اگر به رضای تو مقرون
می‌افتد، از همه لایق‌تر [است]. زاغ بچه
گفت: ای مادر نیکو گفتی و در این سخن
آسودگی خاطر من می‌طلبی. لیکن شوهری
که من او را زدن و راندن توانم، در میان
مرغان چه مقدار دارد. و چون شوهر چنین
باشد، مرا در میان طوایف مردمان و اقربان
چه سر بلندی باشد؟»^(۲)

در زمینه‌های خشونت و عدم سازگاری،
حکایت‌ها و قصه‌های گوناگون و به لحاظ محتوایی
غنی وجود دارد. از جمله در گلستان سعدی، حکایت
دو نوجوان؛ توانگرزاده و درویش‌بچه آمده که
بیانگر پیام‌های گوناگون است؛ خودخواهی،
دگر ناپذیری و سعی در به حاشیه راندن و طرد
دیگری از یک سوی و زیرکی و حاضر جوابی و
اعتماد به نفس داشتن و ایمان به داشتن جایگاهی
در کائنات از سوی دیگر.

بی‌تردید، یکی از عواملی که ریشه در خشونت
و عدم سازگاری دارد، تگرش از بالا به دیگر اعضای
جامعه است. در این حکایت، کودک توانگرزاده،
می‌کوشد کودک فقیر را به لحاظ شخصیتی، حذف
کند. در این گونه موارد، معمولاً به دلیل مساعد
بودن زمینه‌های درگیری و خشونت، بروز
رفتارهای خشن و درگیری فیزیکی، امری
گریزناپذیر می‌شود. زیرا شخصی که باید به
حاشیه برود و از نظر شخصیتی خرد شود و شأن
انسانی‌اش زیر سؤال رود، واکنش تندی نشان
می‌دهد، اما در حکایت سعدی، کودک بی‌چیز، با

۱. کشف‌المحجوب، ابوالحسن هجویری، به تصحیح
زوکوفسکی، ص ۲۰۳، کتابخانه طهوری ۱۳۷۸.
۲. مرزبان‌نامه، رستم بن شروین، به تصحیح محمد
فروینی، ص ۱۵۰، کتابفروشی فروغ ۱۳۶۳.

عمل می‌کنند و مهم‌تر از آن، تاکنون دیده نشده که مسئله فقر و محرومیت، با اعلام بی‌نیازی فقرا و محرومان از نیازهای خود، حل شده باشد. بنابراین، تا مشکل فقر و نداری بشر حل نشود، گمان نمی‌رود که کشمکش‌ها و خشونت‌ها و جنگ‌ها فروکش کند. حکایت عبرت‌آموز دیگری در بُعد آموزش غلط وجود دارد که در آن، سختی رفتار به گونه‌ای است که سبب آسیب جسمی و آزرده‌گی روحی نوجوان می‌شود. در این حکایت، نوجوانی برای آموزش فن پارسایی، به مرکز یادگیری این فن برده می‌شود. اما تعلیمات به اندازه‌ای سخت و دشوار است که پس از چندی، نوجوان به‌نحوه آموزش دشوار اعتراض می‌کند و آن روش را سبب عدم رشد خود می‌نامد: خواستم تا صوفی گردانیم

همچو خویش از خویشتن برهانیم
تو مرا در دام مرگ انداختی
کار من جمله ز برگ انداختی
روشن است در یک جامعه سالم، فرصت خواندن و آموختن برای همه کس وجود دارد تا تلاش هر فرد برای رسیدن به آرزوها و زندگی شایسته، میسر گردد. اما اگر آموزش و تعلیم از راه غیراصولی باشد، زمینه‌های بروز خشونت متقابل و عدم مدارا و ناسازگاری، در کودک فراهم می‌آورد و به جای آن که آموزش، اطلاعات مفید و ضروری به کودکان بدهد، آنان را به سوی رفتارهای تند و عصبی سوق می‌دهد و یادگیری را برای آنها عذابی بزرگ می‌سازد. اگر رفتار خشن و تنبیه جسمی و روش غلط یادگیری، نسبت به کودک روا باشد، در راه رشد فکری و روند پرورش طبیعی او اختلال ایجاد می‌شود و فرصت یادگیری تجربیات و

هوشیاری پا از دایره خشونت بیرون گذاشته، با قدرت روحی از جنگ و نزاع جلوگیری می‌کند. او با طنزی نیش‌دار و پاسخی دندان‌شکن، مَهر حضور خود را بر پیشانی توانگرزاده می‌کوبد:

«توانگرزاده‌ای را دیدم بر سر سرگور پدر نشسته بود و با درویش‌بچه‌ای مناظره در پیوسته که؛ تربت پدرم سنگین است و کُناپه رنگین و فرش رُخام انداخته و خشت پیروزه در او به کار برده، به پدرت چه ماند؟! خشتی دو فراهم آورده و مشت‌ی دو خاک بر آن پاشیده؟! درویش پسر این بشنید و گفت: تا پدرت زیر آن سنگ‌های گران بر خود بجنبیده باشد، پدر من به بهشت رسیده بود!»^(۱)

بی‌تردید، ابعاد خشونت و قهر در جامعه فاقد عدالت اجتماعی، بالاترین میزان آشفستگی‌ها و رفتارهای نامتعادل و نابه‌هنجار را به همراه دارد. توزیع ناعادلانه درآمد بین مردم یا سبب بروز رفتارهای خشن و اعتراض‌های خونین می‌شود و یا سبب بروز رفتارهای حقیر و زیر پا نهادن کیان و شخصیت آدمی. عطار در بازنویسی از یک حکایت قدیمی^۳ نشان داده که چگونه کودکی به سهولت شخصیت خود را خدشه‌دار می‌کند برای لقمه‌ای. دو کودک در این حکایت، نقش دارند:

یکی را پیش نان خود خورش بود
یکی را نان تنها پرورش بود
کودک فقیر، از آن دیگر، طلب مقداری نان خورش می‌کند. اما:
دگر یک گفت اگر باشی سگ من
که همچو سگ زنی تگ بر تگ من
بیا بی نان خورش از من وگرنه
ترا بیس نان تنها و دگر نه^(۲)

کودک، تن به کار سگ شدن می‌دهد. علی‌رغم توصیه نویسنده باز نویسی که کودک فقیر باید به نان تنها قناعت می‌کرد تا منزلتش حفظ می‌شد، باید گفت آدمیان در رویارویی با نیازهای خود، متفاوت

۱. کلیات سعدی، گلستان، باب هفتم، ص ۱۶۱. انتشارات ققنوس ۱۳۶۳.
۲. این حکایت در قاپوسنامه قرن پنجم آمده است.
۳. الهی‌نامه، عطار ص ۲۸۶-۲۷۹-۲۷۸. کتابفروشی زوار، چاپ چهارم ۱۳۶۴.

« ناگفته نماند که در حیات فرهنگی مردم ایران، عاملی بسیار مهم و مؤثر در مقابل تهاجمات و فرهنگ خشونت قرار گرفت که در تعدیل آن پریشانی‌ها بسیار مؤثر واقع شد. آن عامل، مفهوم نیرومند «عشق» بود که بخش بزرگی از ادبیات کهن فارسی (شفاهی و رسمی) به شرح و توضیح آن اختصاص یافته است.

سبب صدمات جبران‌ناپذیر در آنها گردد. عطار در حکایتی، در لافاه‌ای بسیار ظریف، روحیه خشن و خوی جنگ‌طلب سلطان محمود را نشان داده است. موضوع حکایت، مربوط به حمله محمود به هند است. در میان قتل و کشتار و غارت مردم، لشکریان محمود طفلی را پیدا می‌کنند. او را نزد سلطان می‌برند. ظاهراً بهر طفل بر دل او می‌نشیند و طفل را با خود به پایتخت می‌آورد. کودک، لحظه‌ای گریه‌اش قطع نمی‌شود. محمود او را روی تخت، کنار خود می‌نشاند:

اما طفل هندو در میان عز و ناز

کرد چون ابر بهاری گریه ساز

شاه گفتش از چه می‌گری برم

گفت از آن گریم که گه‌گه مادرم

کردی از محمود از صد گونه بیم

گفت بدهد او سزای تو مقیم

ز آن همی گریم که چندین گاه من

بودم از محمود بی‌آگاه من^(۳)

این نوع توجیه، به علت آشفتگی و ترس در کودک به وجود آمده و او برای رهایی از نابودی، خود را با محیط تطبیق داده است. این تطبیق منفی، روحیه سازش و زبونی او را فراهم می‌آورد. و بروز رفتارهای نابه‌هنجار در آینده کودک قابل پیش‌بینی است. نگاه تعلق‌گرایانه محمود به همه

معیارهای انسانی از او دریغ می‌گردد و تندی و پریشانی رفتار را جایگزین مدارا و سازگاری می‌کند. حکایت زیر در این باره به وجود آمده:

کودکی می‌رفت و در ره می‌گریست

کاملی گفتش که این گریه ز چیست

گفت بر استاد باید خواند درس

چون ندارم یاد، می‌گریم ز ترس

زین غم شاید اگر دل خون کنم

چوب سخت و نیست ترحم چون کنم^(۱)

قانع نبودن به حق خود و زیر پا نهادن حق

دیگری، یکی از وجوه خشونت و ناسازگاری است.

این نکته‌ای است که در ادبیات کهن فارسی، به

گونه‌های مختلف بیان شده است. دو کودک کردویی

را پیدامی‌کنند و بر سر تصاحب آن به جنگ و ستیز

می‌پردازند. هریکاز آنان، به حق خود که نیمی از گردو

باشد، قانع نیست. آنان سعی دارند حق آن دیگری

را نادیده گیرند و خود، همه سهم یک گردو را ببرند:

در رهی می‌رفت شبلی دردناک

دید دو کودک در افتاده به خاک

ز آن که جوزی در میان افتاده بود

هر دو را دعوی آن افتاده بود^(۲)

نکته بسیار حساس دیگر که می‌تواند کودک را به

سوی خشونت رفتاری و ناسازگاری سوق دهد،

احساس عدم امنیت، ترس و وحشت است. کودکان

در حملات و تهاجم‌های جنگی از جمله بی‌پناه‌ترین

اشخاص هستند که در معرض هولناک‌ترین

رفتارهای خشن و بی‌رحمانه قرار دارند. بی‌شک،

هر نوع اخلال روحی و ضایعات روانی، می‌تواند

۱. الهی‌نامه. عطار. ص ۲۸۶-۲۷۹-۲۷۸. کتابفروشی زوار. چاپ چهارم ۱۳۶۴.

۲ و ۳. مصیبت‌نامه. عطار. به تصحیح دکتر نورانی وصال. ص ۳۷۴-۲۰۶-۲۷۶. کتابفروشی زوار ۱۳۶۴.

مدارا و سازگاری با جانوران و جانداران و طبیعت، در ادبیات کهن ایران، یک ادعای زینتی و تحمیلی نیست، بلکه یک باور و بینش پایه‌ای و ارزشی است که مبنای فلسفی دارد.

سیاسی- عقیدتی، برای حذف و نابودی دگراندیشان، خود را در مقام داورى موجه و قاضى عادلى پنداشت که بی‌هیچ گفت‌وگوى حکمش روا باشد.

به نظر مى‌رسد که یکی از کج‌اندیشی‌های این گروه از نویسندگان، در این است که مرز ادبیات و خواندنی مشخص نبوده است. شاید اگر معلوم می‌شد که کودک برای کسب اطلاعات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مناسبات تولیدی، تاریخی، فلسفی، دینی و عقیدتی باید به کتاب‌های درسی و کمک درسی و فرهنگنامه‌های خاص خود رجوع کند، سنگینی بار از دوش ادبیات برداشته می‌شد و ادبیات کودک، راه حقیقی خود را که پروردن عواطف انسانی و احساس بشری و بالندگی ذوق است، طی می‌کرد و زمینه‌های خلاق برای بیان آرزوها و رؤیاهای خواسته‌ها و دغدغه‌ها و اضطراب‌ها و نیازهای درونی و روحی کودک و نوجوان، بیش از اینها، فراهم می‌شد.

این را نباید به نویسندگان ارجمند کودک و نوجوان گفت؛ زیرا که خود واقف هستند که جامعه ما و جامعه بشری، بیش از هر زمانی به هم‌گرایی، مدارا و سازگاری با هم‌نوع و با همه موجودات عالم نیاز دارد تا مشکلات و معضلات زندگی بشری حل شود. ابعاد تخریب و کم‌لفظی به هم‌نوع و طبیعت و روحیه عدم پذیرش و خشونت، به اندازه‌ای رسیده که خطر نابودی سفینه‌سیار، زمین و هر آن چه در اوست، بسیار جدی است. فرصت‌ها و زمینه‌هایی باید فراهم آید تا هر کس و هر ملتی بتواند به حق خود برسد و در تحقق آرمان‌های نیک عدالت‌خواهی و صلح و مدارا کوشش کند.

چیز و همه کس، به او خوی استبدادی و تهاجمی بخشیده، به طوری که به خود اجازه می‌دهد هر کس را از دریچه چشم دنیا دار خود بنگرد و تعجب کند که چرا کودک از نشستن روی تخت سلطانی و در کنار سلطان بودن و در و مهر داشتن خشنود نیست. اگر اغراق نباشد، این طرز نگرش به زندگی و روابط انسانی، هم اکنون نیز چون میراثی شوم در بعضی آدمیان به چشم می‌آید. برای مثال، اگر به ادبیات کودک و نوجوان در چند دهه گذشته نظری انداخته شود، نشان می‌دهد که چگونه عده‌ای از نویسندگان کودک و نوجوان، به وسیله ادبیات، مروج خشونت و کینه‌ورزی بوده‌اند. آنان به جای کمک به روند سالم ادبیات کودک و نوجوان، آرزوها و اندیشه‌ها و آرمان‌های سیاسی، اجتماعی و سیاسی و عقیدتی خود را از زبان کودک، در قالب داستان بیان داشته و با نام ادبیات کودک عرضه داشته‌اند. این مشکل، هنگامی شدت گرفت که رویه آنان به عنوان یک ارزش، در ادبیات کودک تبلیغ شد:

«ادبیات کودکان نباید فقط تبلیغ محبت و نودوستی و قناعت و تواضع از نوع اخلاق مسیحیت باشد. باید به بچه گفت که به هر آنچه و هر که ضد بشری و غیرانسانی و سد راه تکامل تاریخی جامعه است کینه ورزد و این کینه باید در ادبیات کودکان راه باز کند.»^(۱)

پایه‌گذاری اخلاق کینه‌ورزی و خشونت، در بخشی از ادبیات کودک، چه پیش از انقلاب ۵۷ و چه پس از آن، در ایجاد فضای خشونت و کینه‌جویی بسیار مؤثر بود و کودک با آموزش‌های اخلاق سیاسی - اجتماعی، برای رسیدن به عدالت اجتماعی با جنگ مسلحانه و پس از انقلاب با آموزش‌های اخلاق

۱. مقاله آرای نورگلان. صمد بهرنگی. مجله نگین. اردیبهشت ۱۳۴۷.